

دست زدن به این اقدام که بی گمان به ضرر ایران می بود بر حذر داشت. قوام با آگاهی از حمایت سفیر شوروی، طی انتشار اطلاعیه‌ای، ضمن اشاره به اقدامات مثبت دولت مبنی بر اتخاذ تدابیری که به «اتزل محسوس هزینه زندگی و رفاه و آسایش مردم» انجامیده بود، شایعه‌ی استعفا را بی اساس خواند و پیرامون مسئله‌ی آذربایجان و توجیه سیاستی که در پیش گرفته بود چنین گفت:

«... در این موقع تغییر فصل و شروع تابستان و گرما مشاهده می شود که از یک طرف گل‌ها و ریاحین در حال رویدن و شکفتن است و از طرف دیگر انواع حشرات از رخنه‌ها سر درآورده در جنب و جوش و فعالیت و خروش می‌باشند. بدیهی است در چنین موقع، وظیفه هر باغبان ماهر و علاقمند به زینت و طراوت باغ و بستان، جز این نیست که گل‌های زیبا را شاداب داشته، حشرات مؤذی را دفع نماید و از میان بردارد. باید تذکر داد که امروز وظیفه زمامداری با در نظر گرفتن مصالح وقت و مقتضیات روز ایجاب می‌کند که در حین ترویج افراد صالح و وطن پرست، از اقدامات ارتجاعی و سوءنیات مغرضین و مفسدین نیز با کمال قدرت جلوگیری شود تا آسایش مردم از هر حیث تأمین یافته و تحکیم پذیرد... با وصف این اقدامات، بعضی اشخاص تصور می‌کنند کثرت مشغله این جانب مانع از آن است که از امور کشور و اعمال خیانتکارانه اشخاص مطلع باشم یا عملیات آنها را به سکوت و اغماض بگذرانم. و تحت تأثیر همین اشتباه است که شروع به دسایس و تحریکات نموده‌اند تا مگر بتوانند به این تشبثات خائنه، موقعیت اینجانب را متزلزل سازند و به مقاصد سوء خویش نایل گردند. می‌گویند اینجانب استعفا داده یا قصد استعفا دارم. می‌گویند در سیاست کشور دچار اشتباهات بزرگ شده‌ام. می‌گویند چرا با نمایندگان آذربایجان حاضر به مذاکره و مسالمت گردیدم. می‌گویند چرا به مسکو رفته و با دولت اتحاد جماهیر شوروی حسن تفاهم پیدا کرده‌ام... این‌ها هستند که روابط ایران را با اتحاد جماهیر شوروی به وسیله اعمال جنون‌آمیز خود از روی عمد و سوءنیت

تیره و تار نمودند. این‌ها هستند که بدون هیچ مدرک و دلیل، صرفاً روی نیات پلید خود اعتبارنامه آقای پیشه‌وری و دیگران را رد نمودند و با این اقدام، تخم کینه و نفاق را در این مملکت کاشتند... این‌ها هستند که به منظور فساد، دائماً به سفارت‌خانه‌ها رفته به دسیسه و تحریک پرداختند. غافل از این که هیچ دولت خارجی در امور داخلی ایران به هیچ وجه نباید مداخله نماید و البته مداخله نخواهد کرد!» به نظر می‌رسد که راز آشکار پیام قوام، تا آن جا که به استقلال کشور مربوط می‌شد، در همین چند کلام آخر نهفته بود. او در ادامه‌ی اطلاعیه‌ی خود، با اعتماد به نفس همیشگی که بر خودخواهی و تفرعن پهلوی زد و هدف مرعوب ساختن دشمنان و خشنودی شوروی را دنبال می‌کرد، به مخالفان هشدار داد «بترسند از روزی که دست انتقام از آستین عدالت و ایران‌دوستی بیرون آید و مغز خیانتکاران و بدخواهان را متلاشی کند. به همین جهت به آنها تذکر می‌دهم اگر دست از دسیسه و تحریک نکشند باید بدون هیچ گله، عواقب وخیم اعمال خود را تحمل نمایند، زیرا ارفاق من تا وقتی است که به ضرر و زیان کشور نبوده و با حفظ مصالح ایران منافی نباشد.»<sup>۱۲</sup>

قوام در پی انتشار این اطلاعیه، طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی، حکم بازداشت شماری از عناصر مخالف سیاست‌های دولت و شوروی را صادر کرد و همزمان هیئتی را به ریاست مظفر فیروز، معاون نخست‌وزیر و وزیر کار و تبلیغات بعدی کابینه، که در فاصله‌ای کوتاه، نقشی مهم در دولت و مسئله‌ی آذربایجان ایفا می‌کرد، مأمور ساخت تا در تبریز دور تازه‌ای از مذاکرات را با رهبران فرقه از سر گیرد؛ دور تازه‌ای که سرانجام به امضای موافقتنامه‌ی میان پیشه‌وری و فیروز انجامید و گامی بزرگ در راه حل مسئله‌ی آذربایجان و چیرگی بر بحران به شمار آمد.

نیمه‌ی خردادماه ۱۳۲۵، قوام همزمان با مذاکراتی که میان پیشه‌وری و فیروز در تبریز جریان داشت، طرحی را پیرامون مسئله‌ی آذربایجان در اختیار سفیر شوروی قرار داد که او را با شگفتی روبه‌رو ساخت. این طرح

پیرامون امتیازاتی که به آذربایجان تعلق می‌گرفت، به مراتب از بیانی‌های که دولت در آغاز اردیبهشت ماه در این زمینه منتشر ساخته بود فزاینده‌تر می‌رفت. بر اساس این طرح، «قوای محلی و فرماندهان آن» جزو ارتش ایران محسوب می‌شدند و «مجلس ملی» به‌عنوان انجمن ایالتی به رسمیت شناخته و از اختیارات گسترده‌ای برخوردار می‌شد. انتخاب سلام‌الله جاوید به سمت استاندار آذربایجان، هرچند که معتدل‌ترین عضو رهبری فرقه به شمار می‌آمد، اما نکته‌ای درخور توجه بود.

دولت پیرامون یکی از مسایل اصلی مورد اختلاف، یعنی تقسیم اراضی میان دهقانان که جزئی مهم از سیاست فرقه را تشکیل می‌داد، دست به عقب‌نشینی می‌زد و موافقت خود را با آنچه مربوط به «خالصجات دولتی» بود اعلام می‌داشت. در مورد زمین‌های اربابی نیز قرار بر این بود تا «جهت جبران خسارت مالکین یا تفویض املاک آنها»، کمیسیونی به موضوع رسیدگی کند. دولت خود را موظف می‌دانست با دست زدن به شماری از طرح‌های عمرانی، در بهبود موقعیت آذربایجان بکوشد و با تخصیص ۷۵ درصد از عواید مالیاتی استان، آبادانی و سازندگی در آذربایجان را پیش برد. شمار نمایندگان آذربایجان در مجلس افزایش یافته و در زمینه‌ی مسایل فرهنگی و تدریس زبان ترکی نیز گذشت‌هایی صورت گرفته بود که تا پیش از آن مورد اختلاف شمرده می‌شد. طرح مزبور که در پانزده ماده تنظیم شده بود، با تکیه بر عباراتی چون «نهضت دموکراتیک آذربایجان»، رسمیتی بر فرقه‌ی دموکرات می‌بخشید که قابل تأمل به نظر می‌آمد. هرچند که دیگر سخنی از پیشه‌وری به‌عنوان نخست‌وزیر یا هیئت وزرای فرقه در میان نبود. تحقق شماری دیگر از امتیازات نیز یا مبهم و ناروشن عنوان شده و یا تحقق‌شان به پس از انتخابات مجلس پانزدهم و پیشنهاد یا رجوع به کمیسیون مربوطه، به آینده‌ای دور موکول می‌گردید.<sup>۱۳</sup>

بر چنین زمینه‌ای، مسکو و باکو روی مشی عمومی خود و با توجه به آنچه در طرح دولت قوام به آذربایجان تعلق می‌گرفت، از پیشه‌وری

خواستند تا به پیشنهاد مزبور تن در دهد. تابستان ۱۳۲۵ با امید و انتظار کارگزاران سیاست مسکو در آذربایجان سپری شد. امید و انتظاری بیهوده پیرامون آن که قوام به تعهدات خود در معاهده‌ی پیشه‌وری و فیروز عمل می‌کند. اما برای او، آن هم هنگامی که آخرین سربازان شوروی خاک آذربایجان را ترک کرده بودند، ضرورتی باقی نبود تا به تعهداتش وفادار بماند. فرقه اگرچه هنوز صاحب قدرت بود، اما در رویارویی با محاصره‌ی اقتصادی و دشواری‌های رو به رشد مالی، توان چندانی برای تحرک، جز هشدار به باکو و مسکو پیرامون خطری که در راه بود، چاره‌ای نمی‌دید. ستاره‌ی اقبال فرقه در نیمه‌ی دوم حکومت یک‌ساله‌ی آن رو به افول بود. در شام تیره‌ی حکومت پیشه‌وری، تنها برق سرنیزه‌ی سربازانی که از پایتخت در راه تسخیر تبریز بودند دیده می‌شد.

تحولاتی که در نخستین ماه‌های حکومت قوام، خروج نیروهای شوروی و دستیابی به موافقتنامه با فرقه‌ی دموکرات را در پی داشت، تحکیم موقعیت دولت و ایجاد آرامش در فضای کشور را فراهم ساخت. قوام در چنین موقعیتی با اعلام تشکیل حزب دموکرات ایران، گام دیگری را برای بسط قدرت و تحقق هدف‌های نهایی خود آغاز می‌کرد. او در تیرماه ۱۳۲۵، طی نطقی، ضمن تکیه بر دستاوردهای چندماهه‌ی دولتش در عرصه‌ی داخلی، در سیاست خارجی بر ایجاد «روابط حسنه با کلیه دول» به‌ویژه شوروی، انگلستان و امریکا تأکید داشت. قوام، قرارداد با شوروی و خروج نیروهای ارتش سرخ از کشور را تحقق «یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای ملت ایران» به شمار آورد و با اشاره به «مشکل آذربایجان» که «در نتیجه حسن‌نیت طرفین به نفع آزادی و وحدت ملی ایران حل و تصفیه گردیده» بود، پیرامون برنامه‌ی آتی خود چنین گفت: «برای این که در آینده تحت برنامه و نظم معینی بتوانیم موفقیت‌های بیش‌تری را به دست آوریم و نظر به این که اصول دموکراسی ایجاب می‌کند که در سایه تشکیلات اجتماعی و برنامه مشخص دموکراتیک

به سوی اصلاحات پیش برویم، مصمم شدم با پشتیبانی عناصر فعال و آزادیخواه، حزبی را به نام "دموکرات ایران" تشکیل دهم." او از آزادیخواهان ایران میخواست تا با «دفع هر نوع تحریکات ارتجاعی در میان خود، اهتمام نموده... ایران آزاد و آباد و دموکراتیک را به وجود آورند.»<sup>۱۴</sup>

قوام با این اقدام، هدف مقابله با حزب توده را دنبال می کرد که انجام اصلاحات، حمایت از تهیدستان و پیشرفت و ترقی را در انحصار خود می دانست. او از مدتی پیش با تدوین برنامه‌ای برای تحرک اقتصاد کشور و تشکیل «شورای عالی اقتصاد»، اقداماتی را در جهت بازسازی ساختار اقتصادی کشور آغاز کرده بود. تدوین لایحه‌ای برای اصلاحات ارضی و طرح نخستین قانون کار و بیمه‌های اجتماعی و حداقل دستمزد که ضوابطی را در تنظیم رابطه میان کارگر و کارفرما ایجاد می کرد و ساعات کار هفتگی را به ۴۸ ساعت تقلیل می داد، حاکی از سیاست اصلاح طلبانه‌ی دولت بود.

برنامه‌ی حزب دموکرات ایران در توجه به حقوق کارگران و دهقانان، اصلاحات در امور بهداشت، آموزش و بودجه مملکت، مبارزه با بی سوادگی، حق رأی برای زنان و جلوگیری از فساد در دستگاه اداری، مقابله با نیروهای محافظه کار و ارتجاعی و تکیه بر نقش جوانان در آتیه‌ی کشور و منظور ساختن شماری از اقدامات رفاهی در برنامه‌ی حزب، همه و همه، حاکی از سمت و سوی اصلاح طلبانه‌ی حزب بودند؛ سمت و سویی که در ماه‌های آتی، بیش از هر چیز، پیروزی در انتخابات مجلس پانزدهم را مد نظر داشت. قوام در عمل با طرح خواست‌های دموکراتیک، زمینه را برای همکاری با جریان مدافع اصلاحات در کشور که حزب توده نمونه‌ی برجسته‌ی آن بود، تقویت می کرد و با این اقدام نیروهای راست مدافع دربار در ارتش، چون سرلشکر ارفع و یا حزب اراده ملی، به رهبری سید ضیاء را منزوی می کرد. کوشش قوام بر آن استوار بود تا از یک سو با طرح شعارهای ترقی خواهانه، راه پشتیبانی حزب توده از برنامه‌های دولت را هموار سازد و از سوی دیگر،

با طرح همان شعارها و هدف‌ها، به رقیبی برای حزب توده تبدیل شود. همه‌ی شواهد حاکی از آن بود که این کوشش نه تنها بر محاسبه‌ای دقیق و آگاهانه استوار بود، بلکه با توجه به تناسب قوا و مناسبات طبقاتی نیز از واقعیت‌های عینی سرچشمه می‌گرفت. حزب دموکرات قوام به لحاظ موقعیت خود از این امکان برخوردار بود تا آن گروه از نیروهای مدافع اصلاحات و به‌ویژه روشنفکرانی را که در چنبره‌ی نفوذ شوروی نبودند به سوی خود جلب کند. گرایش روزافزون حزب توده در پیروی از شوروی، اقبال حزب دموکرات ایران را در پر کردن چنین خلئی دوچندان می‌ساخت. اما این اقدام، از آن جا که بر ملاحظاتی گذرا استوار و فاقد اصولیت و دورنمای روشن، و درک و باور به مبانی دموکراسی بود، به سرعت با شکست مواجه شد.

این شکست بیان آشکار خود را بیش از همه در تضاد منافع میان روشنفکران اصلاح طلب با نخبگانی بازمی‌یافت که عضویت در حزب را به سطح منافع گروهی تقلیل، و تکیه بر کرسی نمایندگی مجلس را بر آتیه و دورنمای مناسبات دموکراتیک ترجیح می‌دادند. حزبی که از بهار تا ارسنجان، از اقبال و آرامش تا سردار فاخر حکمت و از مظفر فیروز تا بقایی و مکی، هریک به دلیلی در بود و نبود آن شریک بودند، در فاصله‌ای کوتاه به سطح ماشین انتخاباتی تقلیل می‌یافت؛ آن هم انتخاباتی که اعمال نفوذ در حوزه‌های رأی‌گیری را به درجه‌ی اصول ارتقا داده بود. حزبی دولتی که اعتبارش را بیش از هر چیز در کیش شخصیت «رهبر محبوب» و «فرزند رشید ایران»، قوام باز می‌یافت و در ظرف چند هفته، هزاران نفر با پیوستن به آن، خود را عضو حزبی فراگیر، که به «تمام طبقات ایرانی» تعلق داشت، تلقی می‌کرد.

بازتاب گسترده‌ی اغتشاش در حوزه‌ی سیاست و اندیشه، در نشریه‌ی دموکرات ایران، ارگان حزب، نیز به چشم می‌خورد. این نشریه در شماره‌ی مخصوص خود با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «دیانت اسلام و حزب

دموکرات ایران»، ظاهراً در پی آن بود تا پیشاپیش هر تردیدی را نسبت به آن که برنامه‌های ترقی خواهانه‌اش تضادی با دین و دینداری داشته باشد، از ذهن نیروهای سنتی بزداید. ارگان حزب، ضمن تشبیه خرافات در دین به «علف‌های هرزه و پیچک‌های بی‌خاصیت و طفیلی»، اعلام می‌داشت: «مبادی و اصول حزب دموکرات ایران منطبق با احکام و سنن و شعائر اسلام است.» نشریه‌ی دموکرات ایران از «نزدیکی روح منشور سازمان ملل با دین اسلام» سخن می‌گفت و تأکید می‌کرد «شاید نتوان در تاریخ حکومت دموکراسی، نظیر حکومت خلفای صدر اسلام، به‌خصوص حکومت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام یافت.» حزبی که در ارگان خود، مرگ آیت‌الله اصفهانی را «ضایعه بزرگی برای عالم اسلام» دانست و این «ماتم عظیم» را به ملت ایران و شیعیان جهان تسلیت گفت. حزبی که، از یک سو، از «عاشورای حسینی» به‌عنوان «مبدأ بزرگی برای نجات اسلام از استیلای بیدادگران» یاد می‌کرد و به ستایش «علی، بزرگ‌ترین مردم مبارز جهان بشریت» می‌نشست و از سوی دیگر، «جشن انقلاب اکتبر» را می‌ستود و «به روان تابناک لنین درود» می‌فرستاد؛ چنین حزبی که، اگر چه در دستیابی به هدف‌های فوری، چون پیروزی در انتخابات مجلس پانزدهم و منزوی ساختن حزب توده، به موفقیتی غیرقابل انکار دست یافت، اما جز این، نه تنها از کارایی چندانی برخوردار نشد، بلکه به اعتبار قوام نیز صدماتی جدی زد. آنچه او بعدها طی یادداشت سیاسی منتشر نشده‌ای بر آن صحنه گذاشت، چه بسا گواه این واقعیت باشد. او در این یادداشت که به نظر می‌رسد در اواخر سال ۱۳۲۹ تنظیم شده باشد و یکی از مهم‌ترین اسناد زندگی او به شمار می‌آید، پیرامون حزب دموکرات ایران چنین نوشت:

می‌خواستم «در پایان مبارزه‌ای که برای تمامیت ارضی ایران به عمل آوردم یک اکثریت حزبی با یک برنامه مترقی به وجود آورم که آرزو داشتم بهترین و شایسته‌ترین افراد تدریجاً برای حکومت دموکراسی ایران تربیت و تهیه شوند. در راه پیشرفت این منظور از هر فداکاری مضایقه نکرده با گرو

گذاشتن حیثیت سیاسی و خانوادگی خودم برای تأسیس موجبات مادی و معنوی حزب دموکرات ایران، هرگونه تهمت و ناملایمتی را متحمل شدم.<sup>۱۵</sup> و به‌واقع نیز چنین بود. با این تفاوت که آنچه او «تهمت» می‌شمارد، گاه از واقعیت‌هایی سرسخت سرچشمه می‌گرفتند؛ واقعیت‌هایی که حاصل قربانی کردن اصول در مسلخ ملاحظاتی گذرا، که هدف پیروزی در انتخابات نمونه‌ی بارز آن به شمار می‌آمد، بیش نبودند. او که، به‌درستی، کشور بدون حزب را ساختمان بدون سقف خوانده بود، در تحقق برنامه‌ی خود، تا آن‌جا که به طرحی ماندگار مربوط می‌شد، با شکستی کامل روبه‌رو شد.

قوام در مردادماه ۱۳۲۵ با دعوت از حزب توده و حزب ایران برای شرکت در کابینه، به اقدام اساسی دیگری در جهت تحکیم پایه‌های دولت و منزوی ساختن نیروهای راست دست زد.<sup>۱۶</sup> این اقدام گامی مهم در ادامه‌ی تشکیل حزب دموکرات ایران بود که سویه‌ای از آن، خنثی کردن قدرت روزافزون حزب توده را مدنظر داشت، قدرتی که در جریان اعتصاب کارگری در صنعت نفت خوزستان، که در تیرماه همان سال رخ داد، توانایی خود را به نمایش گذاشته و موقعیت دولت و منافع بریتانیا را به مخاطره افکنده بود. دامنه و وسعت اعتصاب که شماری کشته و زخمی از خود بر جای گذاشت چنان گسترده بود که انگلستان برای مقابله با خطراتی که منافع اقتصادی و سیاسی آن کشور را در ایران تهدید می‌کرد، نیروهایش را در بصره پیاده کرد و بر این شایعه که قصد اشغال نظامی خوزستان را دارد دامن زد. اعتراض تند قوام به این اقدام، که خشنودی شوروی را برانگیخته بود، با کوشش او برای آرام‌ساختن شرایط همراه شد. در این کوشش، نمایندگان حزب توده به درخواست نخست‌وزیر، نقش میانجی دولت و کارگران اعتصابی را ایفا کردند. این اقدام آرامشی را که پس از امضای موافقتنامه با شوروی و فرقه‌ی دموکرات به آشوب و ازهم‌گسیختگی بدل شده بود، به صحنه‌ی سیاسی



ایران بازمی‌گرداند. قوام مدعیان رهبری طبقه‌ی کارگر را به شکستن اعتصاب کارگری فراخواند و با دعوت آنان به شرکت در دولت، هر اقدام غیرقابل محاسبه‌ای در این عرصه را پیشاپیش مهار می‌کرد.

از همان آغاز، چنین شهرت یافت که هدف قوام از این اقدام، چیزی جز فریب حزب توده نبوده است. رهبری حزب نیز، به‌ویژه پس از شکست کابینه‌ی ائتلافی، که ۷۵ روز دوام آورد، با این قضاوت سخت روبه‌رو گردید که آرمان انقلاب را قربانی کرسی وزارت ساخته و منافع طبقه‌ی کارگر را فدای ملاحظاتی کرده است که بر اپورتونیزم، سازش و تسلیم‌طلبی تکیه دارد.

بی‌هیچ شبهه‌ای، سویه‌ای از سیاست قوام معطوف بر چنین واقعیتی بود. شرکت حزب توده در کابینه‌ی قوام، این امتیاز را از مدعیان رهبری طبقه‌ی کارگر و منجیان اصلاحات در ایران سلب می‌کرد که در مقام اپوزیسیون، دولت را به ناباوری و سستی در اجرای اقدامات اصلاح‌طلبانه متهم کنند. حزب توده دیگر نه تنها مشوق انتظارات سیراب نشده، که به اعتبار شرکت در دولت، مسئول عدم تحقق آنها نیز شمرده می‌شد. نیک و بد هر اقدام و نارسایی در هر زمینه‌ای، در کارنامه‌ی حزب نیز ملحوظ می‌گردید.

حزبی که تا دیروز با دامن زدن به تمایلاتی خفته، تحقق آزادی و عدالت اجتماعی را در کف پرکفایت خود می‌دید و در مقام اپوزیسیون، مدعی اراده‌ی پرچمی بی‌لکه بود، با تکیه بر کرسی وزارت، به آرامش دعوت می‌شد و مخاطبان خود را نیز به چنین آرامشی فرامی‌خواند.

اما از دیدگاهی دیگر، تقلیل این واقعیت به کارآزمودگی قوام در فریب رقبا یا جاه‌طلبی و مقام‌پرستی کسانی که گویا به‌بهای فرو گذاشتن آمال فرودستان، بر کرسی وزارت تکیه زده بودند، بر بنای محکمی استوار نبود. تشکیل دولت ائتلافی از سه حزب در تاریخ ایران، نخستین تجربه در چنین عرصه‌ای شمارده شد و به این اعتبار از اهمیتی غیرقابل انکار برخوردار بود. هریک از این سه نیرو، گرایش معینی را در جامعه‌ی ایران نمایندگی

می‌کردند که به رغم مقام پرستی و جاه‌طلبی این یا آن عنصر، از حقانیتی مسلم برخوردار بود. دموکراسی بدون وجود احزاب، آن هم احزابی که با وجود تمام تفاوت‌ها، آمادگی همکاری با یکدیگر برای تحقق یک برنامه‌ی معین اجتماعی را داشته باشند، عاری از مفهوم است. کابینه‌ی ائتلافی قوام با تمام ضعف‌هایی که داشت، به چنین درکی از دموکراسی، رعایت حقوق متقابل و تفاهم و تساهل رسمیت می‌بخشید؛ و این همه، با توجه به دشواری‌هایی که جریان داشت، واقعیت دیگری را نیز آشکار می‌ساخت و آن این که اصلاحات مورد نظر قوام در عرصه‌ی بهبود وضع قشرهای فرودست و نیازهای رو به رشد طبقه‌ی متوسط، تنها از راه ائتلاف احزاب پیشرو و اصلاح طلب قابل تحقق بود. چنین ائتلافی بدون حزب توده معنا و مفهومی نمی‌یافت. از این دیدگاه، دعوت از حزب توده برای شرکت در کابینه و اقدام رهبران حزب در پاسخ مثبت به این دعوت را، باید نشان از هوشیاری و گونه‌ای اصولیت سیاسی تلقی کرد. ناآرامی‌های جاری مملکت و موقعیت بحرانی استقلال کشور، عامل مؤثر دیگری بود که پیشبرد چنین سیاستی را در دستور کار قرار می‌داد.

روشن بود که چنین انتخابی برای قوام، که در عرصه‌ی سیاست نه دوستان و دشمنان دائمی، بلکه تنها منافع دائمی می‌شناخت، تنها هنگامی از حقانیت برخوردار بود که راهشگای طرح و برنامه‌ی مورد نظر او باشد. ائتلاف قوام با حزب توده و آنچه تحت عنوان گردش به چپ در سیاست قوام تلقی شد، از چنین نیازی سرچشمه می‌گرفت؛ نیازی که او خود را تنها تا آنجا متعهد به آن می‌دانست که برآوردنش در خدمت دستیابی به هدفی معین قرار داشته باشد. با تحقق آن هدف، هر ائتلافی اعتبار خود را از دست می‌داد. سیاست قوام در همکاری با حزب توده، از آغاز تا انجام، بر چنین زمینه‌ای سامان گرفته بود.

همزمان با چیرگی بر اعتصاب کارگری خوزستان و مهار ساختن حزب توده در کابینه، حزب دموکرات قوام فعالیت‌های خود را در زمینه‌ی پیشبرد

اصلاحات گسترش داد. مقابله با نیروهای راست و فعالیت در حوزه‌ی مسایل کارگری و سندیکایی، عبور از خط قرمز و گذار به عرصه‌ای بود که منطقه‌ی ممنوعه محسوب می‌شد و در قلمرو حزب توده قرار داشت. با آغاز کشمکش در این عرصه، که در فاصله‌ای کوتاه به رویارویی آشکار با حزب توده کشیده شد، سرنوشت دولت ائتلافی نیز رقم خورد و به سرانجامی پرشتاب رسید.

چهاردهم مرداد ۱۳۲۵، در سالروز جشن مشروطیت، میان دو حزب عمده در عرصه‌ی سیاست ایران درگیری‌هایی پیش آمد و متعاقب آن شماری از رهبران شورای متحده‌ی کارگران، که گوش به فرمان حزب توده بودند، بازداشت شدند و چند کلوپ و دفتر حزب توده تعطیل شد. تکیه‌ی قوام بر این اصل که کارگران «آزادند در هر حزب یا اتحادیه‌ای که میل دارند عضو شوند» و اعلام ممنوعیت شرکت نیروهای نظامی در هر نوع تشکل سیاسی، هشدارى تازه و اعلام خطر دولت به رهبری حزب توده بود.

قوام اگرچه صریحاً با پیشنهاد حزب توده برای شرکت در «جبهه‌ی مشترک احزاب دموکراتیک» جهت پیشبرد مبارزه‌ی مشترک انتخاباتی مخالفت نمی‌کرد، اما خواستار آن بود که رکن اصلی در چنین اتحادی باشد. تکیه بر اصل پذیرفتن «روابط دوستانه» با تمام دولت‌های خارجی که اساس سیاست موازنه‌ی مثبت دولت را تشکیل می‌داد، با مخالفت حزب توده که گسترش دامنه‌ی این روابط با غرب را زیانبار می‌دانست، مواجه شد. شرکت حزب توده در کابینه‌ی ائتلافی نیز به آن حزب در مسئله‌ی آذربایجان کمکی نکرد. فرقه‌ی دموکرات نیز از چندی قبل در پیشبرد طرح‌های عمرانی خود با کسر بودجه، نزول سطح تولید، رکود معاملات، خرابی محصول حاصل از مصادره‌ی املاک و سرانجام محاصره‌ی اقتصادی روبه‌رو بود و این همه بر نارضایتی عمومی مردم آذربایجان می‌افزود.

سیاست قوام در چگونگی مقابله با جریان چپ در ایران، که محافل دیپلماتیک غرب به آن با شک و تردید می‌نگریستند، رفته رفته به ثمر

می نشست و به رغم پیشگویی روسو، کنسول آمریکا در تبریز، که گمان می کرد کنترل اوضاع از دست نخست وزیر خارج شده است، او نه تنها بر اوضاع مسلط بود، بلکه در گذار از وحدت به مبارزه با حزب توده، در آستانه‌ی کارزار با فرقه‌ی دموکرات قرار داشت؛ نبردی که علی رغم هیجانات موجود، از نظم و آرامشی منطقی برخوردار بود.

قوام در اوج ناآرامی‌ها، از یک سو در جشنی که در نخستین سالگرد تشکیل فرقه‌ی دموکرات در «پارک هتل» تهران برگزار شده بود شرکت می کرد و از سوی دیگر با آلن، سفیر آمریکا، پیرامون اعزام نیروی نظامی به آذربایجان و جلب حمایت وی از این اقدام در شورای امنیت به گفتگو می پرداخت. در حالی که گزارش رادیوهای خارجی مبنی بر امکان اعزام ارتش به آذربایجان را بی اساس می خواند.<sup>۱۷</sup>

او از یک سو بر ضرورت وحدت و همکاری میان نیروهای پیشرو و مدافعان اصلاحات پای می فشرد و با بازداشت و تبعید آیت الله کاشانی، خشنودی چپ و شوروی را فراهم می ساخت و از سوی دیگر، با اعمال محدودیت و مبارزه با حزب توده، راه را برگسترش دامنه‌ی نفوذ او می بست.

هیچ یک از این اقدامات از چشم دستگاه امنیتی و نظریه پردازان شوروی پنهان نبود. اما چنین به نظر می رسد که کارگزاران سیاست مسکو و عوامل بومی شان در ایران، به رغم آگاهی به این واقعیت، راهی برای چیرگی بر دشواری‌هایی که با آن روبه رو بودند نمی دیدند؛ راهی که تدوین سیاستی کارا و مدون در برابر قوام را ممکن، و بن بست را که با آن روبه رو بودند، مرتفع سازد. همه‌ی ظرافت شیوه‌ای که قوام برای دستیابی به هدف‌های خود پیش گرفت نیز در همین نکته نهفته بود. آنچه او به آن عمل می کرد، رازی آشکار بود؛ رازی که طلسم ناگشوده‌ی آن در معمای پیچیده‌ی دیپلماسی و شگرد سیاستمداری کارکشته نهفته بود.

گزارشی که عوامل مسکو پیرامون ماهیت اقدامات قوام در تهران تهیه

کردند، حاکی از آن بود که شوروی، با وجود آگاهی و ارزیابی ویژه‌اش از سیاست قوام، موفق نشد راهی برای مقابله با او بیابد. در آن گزارش تأکید شده بود که: «به قوام نمی‌توان اعتماد کرد. مهم‌ترین آرزوی او سرکوب جنبش دموکراتیک و فریب شوروی بر سر مسئله‌ی شمال است.» گزارش حاکی از آن بود که تشکیل حزب دموکرات ایران برای تضعیف حزب توده و فرقه‌ی دموکرات، پیش از انجام انتخابات است و قوام در نظر دارد با این اقدام، زمینه را برای استقرار دیکتاتوری فردی خود فراهم سازد. بر این اساس، تکیه‌ی کنونی او به شوروی فقط از این بابت است که در پی کسب حمایت عمومی است. او با آن که ظاهراً راهی ضدغربی را در پیش گرفته است، در نهان با انگلیس و آمریکا رابطه دارد تا طرح بزرگ آنان برای برقراری دیکتاتوری در ایران، سرکوب جنبش دموکراتیک و رد تقاضای شوروی برای امتیاز نفت شمال را تحقق بخشد.<sup>۱۸</sup>

با انتشار بیانیه‌ی «نهضت مقاومت جنوب» در آخرین روزهای مرداد ۱۳۲۵، فصل تازه‌ای در تحولات پرشتابی که سرنوشت دولت ائتلافی را رقم می‌زد گشوده شد. اندکی پس از قرارداد فیروز - پیشه‌وری و پایان اعتصاب کارگری صنعت نفت، اعراب خوزستان خواستار خودمختاری شدند و سران بختیاری با امضای معاهده‌ای، مخالفت خود را با سیاست دولت قوام در همکاری با حزب توده اعلام داشتند. آنان با تکیه بر این استدلال که آنچه به فرقه‌ی دموکرات تعلق گرفته است، می‌بایست در جنوب نیز به موقع اجرا گذاشته شود، دست به تدارک مبارزه‌ی گسترده‌ای با دولت زدند. سران عشایر با پیش کشیدن خواست اخراج وزرای توده‌ای از کابینه، افزایش شمار نمایندگان استان فارس در مجلس و توجه دولت به امور عمرانی و افزایش بودجه جهت خدمات فرهنگی و بهداشتی و رفاه اهالی منطقه، دولت قوام را به رویارویی فراخواندند. دیری نپایید که در میان خشنودی دربار و انگلستان بوشهر، کازرون، آباده و شماری از شهرهای ساحلی به اشغال عشایر درآمد

و شیراز در آستانه‌ی سقوط قرار گرفت. دولت قوام با بحرانی تازه روبه‌رو شده بود.

پیرامون دلایل برپایی شورش، اظهارات گوناگونی عنوان شد. شماری آن را نتیجه‌ی مخالفت مظفر فیروز با انتصاب یکی از سران قشقایی به مقام کنسولی و برخی نتیجه توطئه‌های انگلستان دانستند و گاه نام قوام نیز به‌عنوان عاملی در این زمینه به میان کشیده شد؛ عاملی که ظاهراً در تبانی با سران قشقایی، شورش را دستاویزی برای کنار زدن وزرای توده‌ای از کابینه ساخته بود.

می‌توان گمان کرد که هر یک از این عوامل، تا درجه‌ای معین و در آمیزه‌ای از محافظه‌کاری، کمونیسم ستیزی و کوشش برای دستیابی به شماری از امتیازها، در آنچه بر شورش جنوب و گسترش آن دامن زد، نقش بازی کرده باشد. ناصرخان قشقایی رفتار «اهانت‌آمیز» مظفر فیروز در مخالفت با انتصاب محمدحسین خان قشقایی به مقام کنسولی و تأثیر این رفتار در برپایی شورش را مؤثر می‌داند. او همچنین نقش انگلستان در تهییج خان‌ها به شورش را، عامل بااهمیت دیگری در واکنش آنان به تحولات نگران‌کننده‌ای که در کشور جریان داشت می‌شمارد: «... ابوالقاسم خان بختیاری و بنده و جهان‌شاه خان بختیاری در چشمه شهباز نزدیک شهرضا قسم خوردیم که متحداً اگر شمال را کمونیست‌ها بردند، لااقل از اصفهان به پایین را ما نگاه داریم... قرار شد که اصفهان را بختیاری‌ها بگیرند و شیراز را هم ما...» بعدها این نظریه عنوان شد که پیش از آغاز شورش، قوام پنهانی با خسروخان قشقایی و شماری دیگر از رؤسای خان‌ها تماس گرفته بود تا شورش را سازماندهی کنند. بنا بر این ادعا، قرار بود تا دولت از بمباران مواضع شورشیان خودداری کند و سربازان نیز بر روی آنان آتش نکشایند.

محقق دیگری در توجیه این نظریه‌ی اغراق‌آمیز به مصاحبه‌های حیات داوودی و قشقایی با دو روزنامه‌ی ارس و کشور اشاره می‌کند. بنا بر این مصاحبه‌ها، هدف شورش نه مقابله با دولت مرکزی، بلکه فراهم ساختن

شرایطی بوده است که قوام بتواند به مسئله‌ی فرقه‌ی دموکرات پایان بخشد. اعزام فضل‌الله زاهدی به جنوب، به‌عنوان کسی که از نزدیک با ناصر خان قشقایی تماس داشت، و نیز انتخاب خسروخان قشقایی، به‌عنوان نماینده‌ی مجلس پانزدهم از طرف حزب دموکرات قوام، نشانه‌ی دیگری در توجیه این ادعا شمرده شده‌اند. ادعایی مبنی بر آن که شورش جنوب در تبانی میان قوام و خان‌ها انجام شده و یا دستکم به‌عنوان وسیله‌ای به‌منظور کنار زدن توده‌ای‌ها از دولت مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۱۹</sup>

بر چنین زمینه‌ای، قوام در نیمه‌ی مهرماه ۱۳۲۵، بدون آن که هیئت دولت را در جریان بگذارد، زاهدی را برای مذاکره با قشقایی‌ها به فارس فرستاد و پیرو مذاکراتی که انجام گرفت، شماری از خواست‌های عشایر را به رسمیت شناخت.

چگونگی رویارویی قوام با آنچه در جنوب جریان داشت، ناخشنودی و خشم حزب توده را برانگیخت. او نه‌تنها پیشنهاد شوروی را برای دریافت کمک نظامی جهت سرکوب شورش رد کرده بود، بلکه با خودداری از اعزام نیروی نظامی برای برقراری آرامش، آنان را که ظاهراً به‌عنوان چویدست استعمار بریتانیا عمل کرده بودند، با فرقه‌ی دموکرات هم‌تراز دانسته و بدون آن که هیئت دولت را در جریان بگذارد، با آنان به مذاکره پرداخته و به توافق رسیده بود. در اعتراض به این اقدام، وزرای توده‌ای از شرکت در جلسات دولت خودداری کردند. انتصاب چند تن از استانداران جدید نیز که موردنظر حزب توده نبودند، عامل دیگری بر اعتراض آنان شمرده می‌شد.

متعاقب این تحولات، قوام کابینه را ترمیم و با کنار گذاشتن وزرای توده‌ای، دور تازه‌ای از رویارویی با جریان چپ را آغاز کرد. دور تازه‌ای که آزادی شماری از عناصر دست راستی چون تیمسار ارفع، رئیس سابق ستاد ارتش که به همکای با انگلستان شهرت داشت، بازتاب آن شمرده می‌شد. پیامدهای دیگر این تغییر سیاست، بازداشت شماری از عناصر حزب توده و

تعطیل نشریات و دفاتر حزب در نقاط مختلف کشور بود.

همزمان با این اقدام، مبارزه‌ی تبلیغاتی گسترده‌ای میان حزب دموکرات و نیروهایی که تا چندی پیش از دولت دفاع می‌کردند، درگرفت. دیگر صفحات نشریاتی چون *ظفر*، *جبهه* و *ایران ما*، مملو از گزارش‌هایی بود که پیرامون اعمال فشار به کارگران از جانب «حزب دولتی» قوام در تهران، اصفهان، ساری، بابل، اراک، یزد، کرمان و نقاط دیگر جریان داشت؛ اعمال فشاری که چندی بعد، در جریان انتخابات مجلس پانزدهم به منظور کسب آرا برای حزب دموکرات قوام، به اوج خود رسید. حزب دموکرات ایران نیز، در مقابل، مدعی بود که حزب توده و مدافعانش با زیر پا گذاشتن قانون، عامل بروز تنش و ناآرامی‌ها شده‌اند. نشریه‌ی حزب طی سرمقاله‌ای با عنوان «ما و مسأله کارگران»، با اشاره به حزب توده نوشت: «اگر دیگران با ادعاهای واهی، خود را حامی کارگر می‌خوانند، حزب پر افتخار ما عملاً ثابت کرده است که تنها حامی حقیقی کارگران و زحمتکشان کشور است. بیایید بیلان عملیات یکدیگر را در حمایت کارگر بسنجیم.» نشریه‌ی دموکرات ایران، عضویت گسترده‌ی «دهقانان عزیز» در صفوف حزب را نشانه‌ی توجه خود به مسایل «بزرگ‌ترین نیروی تولیدی کشور» و حمایت از کشاورزان می‌دانست.<sup>۲۰</sup>

همه‌ی این‌ها نشان از آن داشت که قوام این‌بار، برخلاف رسم معهود، هیچ ملاحظه‌ای را جایز ندانسته و به مقابله‌ای آشکار با حزب توده شتافته است؛ مقابله‌ای که راهی برای صلح و آشتی، راهی برای تفاهم باقی نمی‌گذاشت. اما چنین نبود. او در آغاز تهاجم گسترده‌ی خود به حزب توده و تدارک اعزام ارتش به آذربایجان و پایان بخشیدن به واقعیتی که در آذربایجان جریان داشت، با اعلام تاریخ برگزاری انتخابات مجلس، خشم شوروی را که در انتظار تصویب معاهده‌ی نفت روزشماری می‌کرد، مهار می‌ساخت.

آذرماه ۱۳۲۵، هنگامی که شوروی در انتظار انجام انتخابات و رهبران فرقه در تدارک برگزاری جشن یکمین سالروز حکومت خود بودند،



سرنوشت رژیم پیشه‌وری نیز رقم می‌خورد. قوام با تکیه بر این استدلال که انتخابات نیاز به برقراری نظم و آرامش دارد، اعزام ارتش به آذربایجان را رسمیتی می‌بخشید که انکار آن از جانب مسکو، باکو و تبریز به دشواری میسر بود. مگر نه این که در معاهده‌ی قوام - سادچیکوف «آذربایجان مسئله‌ی داخلی ایران» تلقی شده بود و مگر نه این که انجام انتخابات در آذربایجان، شمار نمایندگان را که مدافع تصویب قرارداد نفت بودند در مجلس افزایش می‌داد؟ نمایندگان که در کنار وکلای مدافع قوام و حزب توده، آخرین مانع را از سر راه تحقق آنچه مسکو به آن امید بسته بود، برمی‌داشت و گامی بزرگ را در تغییر واقعیتی که استالین با نگاه به نقشه‌ی شوروی، نارضایی از مرزهای جنوبی خود خوانده بود، عملی ساخت؟

همه‌ی شواهد حاکی از آن است که قوام با محاسبه‌ای دقیق، هرگونه واکنش تند مسکو را نسبت به سیاستی که در پیش گرفته بود، در عمل غیرممکن ساخته بود. اما، با این حال، هنوز جانب احتیاط را رها نمی‌کرد. او در آغاز عملیات نظامی، اعزام ارتش به زنجان را، که در مذاکرات با پیشه‌وری در حوزه‌ی اختیارات حکومت مرکزی قرار داشت اما در عمل زیر نفوذ فرقه بود، عملی می‌ساخت. اقدامی که نوعی آزمایش برای حمله‌ی نهایی بود.

اول آذرماه ۱۳۲۵، هنگامی که فداییان فرقه، زنجان را بر اساس توافقی قبلی با دولت مرکزی ترک گفته بودند، نیروهای دولتی وارد شهر شدند و مراکز حساس و ادارات دولتی را اشغال کردند. مقاومت آخرین بقایای نیروهای فرقه کم‌تر از آن بود که مانعی جدی ایجاد سازد. عشایر آذربایجان، ذوالفقاری‌ها و شاهسون‌ها نیز که از آغاز با حکومت پیشه‌وری در جنگ و ستیز بودند، در عملیات نظامی که جریان یافت شرکت کردند. در این گیر و دار قوام، ظاهراً برای استراحت، تهران را ترک کرده و به املاک خود در لاهیجان رفته بود. اقدامی که برای نخست وزیر نوعی مصونیت در مقابل حوادث غیرقابل پیش‌بینی ایجاد می‌کرد. دیگر شمارش معکوس برای سقوط رژیم پیشه‌وری آغاز شده بود.

قوام در پی سقوط زنجان که فاجعه‌ای برای فرقه‌ی دموکرات محسوب می‌شد، با توجه به تهدیداتی که از جانب شوروی پیرامون اعزام ارتش به آذربایجان جریان داشت گفت: اگر آذربایجان جزئی از ایران است، پس آن چه جریان دارد به شوروی مربوط نیست و اگر جز این است، چه بهتر جهانیان هرچه زودتر از آن باخبر گردند. او آنگاه با سفرای انگلستان و آمریکا تماس گرفت و با توجه به تهدیدات سادچیکوف پیرامون عواقب اقدام نظامی، اعلام کرد در صورتی که ضروری تشخیص دهد، شکایت خود را تسلیم شورای امنیت سازمان ملل خواهد کرد؛ اقدامی که بار دیگر مسئله‌ی آذربایجان را به موضوعی جهانی تبدیل می‌کرد و شوروی را با دشواری‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌ساخت. قوام متعاقب این امر، طی تلگراف رمزی خطاب به علاء در واشنگتن چنین نوشت:

«... در نامه‌ای که به دبیرکل برای رئیس شورای امنیت می‌نویسید اگر شرح وقایع و اظهارات سفیر کبیر شوروی را مختصراً هم که باشد ذکر نکنید، مقصود حاصل نمی‌شود. یعنی معلوم نخواهد شد که از چه نقطه‌نظر ما مطلب را به شورای امنیت ارجاع کرده‌ایم. چون که برای اعزام قوا به آذربایجان اگر تنها اشکال، مقاومت و تجاسر مصادر امور بود، موضوع اشکال داخلی تشخیص داده شده و خودمان در حل آن قادر بودیم. ولی اظهارات سفیر شوروی نحوی از مداخله بوده که خواسته‌اند مانع آزادی عمل دولت شوند و همین بود که مرا وادار کرد در ارجاع امر به شورای امنیت اقدام کنم... بدیهی است در هر قدم که شوروی‌ها در اقدامات خود جلو برونند ما هم در مراجعه و بلند کردن صدای خود در شورای امنیت جلو رفته، جدی‌تر خواهیم شد.»<sup>۲۱</sup>

علاء با توجه به این دستور نخست وزیر، بدون آن که شکایت ایران را در آن مجمع عنوان سازد، شورای امنیت را در جریان تحولات کشور قرار داد. و این همه، نشان از آن داشت که قوام، ضمن آماده ساختن شرایط و پیشبرد برنامه‌ی خود، همچنان از دست زدن به هر اقدامی که واکنش تند شوروی را

برانگیزد، خودداری می‌کند.

قوام چند روز پیش از آغاز عملیات نظامی، طی تلگرافی خطاب به سلام‌الله جاوید، استاندار آذربایجان، خاطر نشان ساخت که اعزام ارتش به منظور نظارت بر انجام انتخابات صورت می‌گیرد و مقاومت در برابر آن اقدامی ضدقانونی تلقی می‌شود. تلگرافی نیز به همین مضمون از جانب او خطاب به شبستری، رئیس انجمن ایالتی آذربایجان ارسال شده بود. جاوید و شبستری، بدون کمترین مقاومتی در برابر تهدید قوام عقب نشستند. شبستری در پاسخ به این تلگراف، با اشاره به «حسن نظر جناب اشرف» اعلام کرد: «به اولیای امور استانداری دستور داده شد که از هرگونه تصادمی که منجر به برادرکشی می‌شود جلوگیری و برای ورود قوای دولتی تسهیلات لازم به عمل آید تا وحدت و استقلال و تمامیت ارضی ایران عزیز تأمین گردد.» قوام در مقابل، ضمن ارسال تلگرافی، ضمن ابراز خرسندی از «تصمیم عاقلانه‌ای که در ترک هرگونه مقاومت در مقابل ورود و استقرار ارتش ایران و قوای دولتی در آذربایجان» از جانب فرقه اتخاذ شده بود، برای رفع هرگونه نگرانی اعلام می‌کرد «تمام اهالی آذربایجان باید خود را در پناه ارتش ایران مصون دانسته، بدانند که آزادی و آسایش آنها مطابق قوانین مملکتی در امان است.» آخرین جمله‌ی آن تلگراف حاکی از نکته‌ای پرمعنا و کوششی در جهت ایجاد تفرقه در رهبری فرقه بود: «اشخاص خیرخواه که برای نیل به این مقصود جدیت نمایند، خدمات آنها منظور نظر خواهد بود.» او در پایان بار دیگر ضمن تکیه بر این که «اعزام ارتش و قوای دولتی جز رفاه و آسایش اهالی و حسن جریان امور مملکت و مخصوصاً آزادی انتخابات» هدف دیگری را در بر ندارد، «اهالی را به مهر و شفقت دولت» امیدوار می‌ساخت.<sup>۲۲</sup>

آنچه در تلگراف شبستری مورد اشاره‌ای قرار نمی‌گرفت، نقش شوروی در تسلیم فرقه بود. واقعیت آن بود که برخلاف اظهارات شبستری، تصمیم رهبری فرقه پیرامون عدم مقاومت، نه تنها «به اتفاق آراء» حاصل نشده، بلکه

نتیجه‌ی دخالت آشکار شوروی و در پی مبارزه‌ای در درون رهبری به دست آمده بود.

شبستری، بی‌ریا و جاوید خواستار تسلیم، و پادگان و پیشه‌وری مدافع مقاومت بودند. پیشه‌وری همچنان نوید می‌داد که حمله‌ی ارتجاع را درهم می‌شکند و از کوشش در راه آزادی مجموعه‌ی ایران سخن می‌گفت و شعار «مرگ هست، بازگشت نیست» را به میان می‌کشید. نشریه‌ی آذربایجان، ارگان فرقه، در فاصله‌ی دو هفته پس از تهدیداتی از این دست و نوید ایستادگی و ترغیب مردم آذربایجان به مبارزه در راه حفظ حقوق خود، سرانجام آنان را به عدم مقاومت در برابر نیروهای دولتی دعوت کرد.<sup>۲۳</sup> رهبران فرقه با توجه به تحولاتی که جریان داشت، به باقروف خاطر نشان ساخته بودند که بیست‌هزار نیروی مسلح آماده‌ی نبرد در اختیار دارند و مرگ با افتخار را بر تسلیم به ارتجاع ترجیح می‌دهند. آنان در تقاضایی بی‌فرجام برای کسب حمایت شوروی، نظر باقروف را پیرامون اقدامات بعدی جویا شدند.

هفتم آذرماه ۱۳۲۵، پاسخ استالین در اختیار رهبران فرقه قرار گرفت. او به آنان دستور داده بود از درگیری نظامی خودداری کنند تا مسئله‌ی مربوط به قرارداد نفت در فضایی صلح‌آمیز پیش رود.

واقعیت این بود که شوروی اعتنایی بر نگرانی‌های فرقه مبنی بر این که «چگونه ممکن است برادران ما در آن سوی ارس برایمان سلاح نفرستند؟ چگونه ممکن است که در برابر چشمان دولت بزرگ شوروی، قوام خونخوار چون درنده‌ای ما را نابود کند؟» نمی‌کرد. آنچه شوروی در نهایت آمادگی انجامش را داشت، مذاکره با دولت و ملاقات دیگری میان سادچیکوف و قوام بود. سفیر شوروی طی این ملاقات به نخست‌وزیر ایران گفت دولت متبوعش نسبت به اعزام نیرو و اغتشاش در مرزهای جنوبی خود بی‌تفاوت نخواهد ماند. این بار قوام بود که به تهدیدات مسکو بی‌اعتنا می‌ماند.

آخرین نامه‌ی استالین که توسط معاون کنسولگری شوروی در تبریز در

اختیار پیشه‌وری، شبستری، جاوید و پادگان قرار گرفت، حاکی از این نکته بود که: «قوم در مقام نخست‌وزیر از حق فرستادن نیرو به هر نقطه ایران و از آن جمله آذربایجان برخوردار است. از این رو، ادامه مقاومت مسلحانه نه صلاح است و نه ضروری و نه مفید. اعلام کنید که شما برای تأمین آرامش هنگام انتخابات، مخالف ورود نیروهای دولتی نیستید. شما این اقدام خود را با همبستگی خلق‌های ایران، آزادی و استقلال ارتباط دهید...»، «به محض دریافت دستور رهبر شوروی، کنسولگری شوروی در تبریز، رهبران آذربایجان را تحت فشار قرار داد که دست از مقاومت بردارند و مانع ورود نیروهای دولتی نشوند.»<sup>۲۴</sup>

دوازدهم آذرماه ۱۳۲۵، پیشه‌وری مردم تبریز را به مقاومت مسلحانه در برابر نیروهای دولتی فراخواند اما یک هفته بعد، ارتش ایران که از پشتیبانی ایل ذوالفقاری و شاهسون‌ها برخوردار بود، وارد آذربایجان شد و در فاصله‌ی دو روز تبریز را به اشغال خود درآورد.

با سقوط فرقه، شماری از رهبران آن تسلیم شدند و شماری به شوروی گریختند. ارتش بدون آن که با مقاومتی جدی رویه‌رو شود، شهرهای آذربایجان را یکی پس از دیگری به تسخیر درآورد. فرقه‌ی دموکرات علی‌رغم اصلاحاتی که در طول حکومت یک‌ساله‌ی خود بدان دست زده بود، به دلیل دشواری‌های روزافزون، رفته رفته نفوذ اولیه را نیز از دست داد و از حمایت مردم برخوردار نشد.

پیش از رسیدن نیروهای دولتی، مغازه‌های مدافعان فرقه غارت شد و در نخستین روزهای ورود ارتش به شهر چندصد نفر کشته شدند. شماری نیز در هراس از جان خود، به کنسولگری شوروی پناه بردند و خواستار مهاجرت شدند. استالین که در آغاز فقط با مهاجرت شماری اندک از «مبارزان آزادی‌خواه» موافقت کرده بود، تغییر عقیده داد و متعاقب آن هزاران نفر از مرز گذشتند.<sup>۲۵</sup> شماری از آنان این فرصت را یافتند تا تلخ‌کامی زندگی در مهد سوسیالیسم روسی را در اردوگاه‌های کار اجباری تجربه کنند و

شماری دیگر، زندگی در سرزمین شوراها را در آمیزه‌ای از تأسف و اندوه به انتظار نشستند.

در این میان، پیشه‌وری و جمعی از یارانش در پی آرامش بازیافته از طوفان سقوط حکومت فرقه، در کمین فرصتی دیگر، در کوهستان‌های گنجه دست به تمرین عملیات پارتیزانی زدند. با رد قرارداد نفت در مجلس، مسکو هنگامی که آخرین امیدهای خود را نسبت به جنبش خودمختار آذربایجان از دست داده بود، فرمان قطع تمرین‌های نظامی فرقه را صادر کرد. چندی بعد، پیشه‌وری در پی سانحه‌ی اتومبیل که در تابستان ۱۳۲۶ در ۱۴ کیلومتری منطقه‌ای به نام «بیلاق» رخ داد، به مرگی مشکوک درگذشت. با مرگ او، این شایعه قوت گرفت که باقروف و دستگاه‌های امنیتی شوروی در این ماجرا دست داشته‌اند.<sup>۲۶</sup>

گویی مقدر چنین بود که زندگی پیشه‌وری نه به‌عنوان کمیسار جنبش جنگل و در کنار میرزا کوچک‌خان در کوه‌های طوالش، و نه به‌عنوان رئیس دولت خودمختار آذربایجان در سنگر کوه‌های تبریز، بلکه به‌سان عاقبت نافرجام بوروکراتی منتظر خدمت، در «بیلاق» غربتی این چنین، غریب و غمبار به‌سر آید. پایانی تلخ و سرانجامی شوم، به‌کفاره‌ی اعتماد یا اطاعتی کورکورانه به نظامی که بنیادش بر تازیانه استوار بود.

دریغ آن که در پی سقوط فرقه، ارتش شاهنشاهی با آذربایجان رفتاری به‌غایت خشونت‌بار داشت و از مهر و شفقتی که قوام از آن سخن گفته بود، جز اجسادى که هنوز تا ماه‌ها در میدان‌های شهر به‌دار آویخته شده بودند، نشان دیگری بر جای نبود.

گُردستان نیز سرنوشت بهتری نداشت. با ورود ارتش به مهاباد، به‌عمر یک‌ساله‌ی جمهوری گُردستان نیز پایان داده شد. با تسلیم سران جمهوری مهاباد، رهبران آن در مقابل دادگاه نظامی قرار گرفتند و محکوم به اعدام شدند. شماری نیز به روستاها پناه بردند و یا به عراق گریختند.

جنبش ملی گُردستان که ماهیتی به‌غایت ناسیونالیستی داشت، در تابستان

۱۳۲۲ به وجود آمد و در فاصله‌ای کوتاه تحت عنوان کومله به رهبری قاضی محمد در سراسر گُردستان قدرت یافت. رهبران کومله که از نزدیک با مقامات شوروی در تماس بودند، پنهانی برای ملاقات و مذاکره با باقروف به باکو رفتند. آنان در بازگشت از این سفر، حزب دموکرات گُردستان را تشکیل دادند و جمهوری گُردستان را اعلام کردند.

در آغاز اردیبهشت ۱۳۲۵، به دنبال مذاکراتی که میان پیشه‌وری و قاضی محمد انجام گرفت، معاهده‌ای به امضا رسید که بر نگرانی حکومت مرکزی افزود. شوروی که نقشی فعال در تنظیم این معاهده و ایجاد روابط میان جنبش‌های آذربایجان و گُردستان بر عهده داشت، کوشش خود را معطوف بدان ساخته بود تا میان این دو جریان جبهه‌ی واحدی به وجود آورد. اما با وجود کوشش‌های مسکو، اختلافات میان این دو جنبش که بیش‌تر بر سر مسایل ارضی و تعیین حدود حاکمیت هریک بود، به تنش‌هایی دامن زد. تنش‌هایی که گاه تا حد درگیری‌های نظامی نیز پیش رفت. قوام با آگاهی از آنچه جریان داشت، کوشش کرد بر اختلاف میان پیشه‌وری و قاضی محمد دامن بزند.

با سقوط جمهوری مهاباد، از نفرتی که در آذربایجان نسبت به فرقه‌ی دموکرات وجود داشت، اثری دیده نشد. قاضی محمد در میان مردم محبوبیت داشت، هرچند که جمهوری مهاباد از اقبال عمومی و حمایت قبایل کرد برخوردار نشد؛ واقعیتی که تا درجه‌ی معینی حاصل وابستگی آن به شوروی بود. شاید دامنه‌ی این وابستگی، انعکاس خود را بیش از هر چیز در کلام باقروف خطاب به رهبر جنبش گُردستان باز یافته باشد که گفته بود: «رفقای ما یک بار دیگر به قاضی محمد اعلام خطر کردند که می‌بایست طبق دستوراتی که در گذشته به او داده شده است، از هر اقدامی بر ضد ارتش ایران که به تحریک آنها انجامیده و باعث شود با گُردها بجنگند خودداری کند.»<sup>۲۷</sup>

از شورش جنوب به این سو و ناآرامی‌هایی که به ترمیم کابینه و کنار گذاشتن وزرای توده‌ای منجر شد، قوام نیز با وجود دستاوردهایی که شکست فرقه و رد قرارداد نفت نمونه‌های بارز آن بودند، با دشواری‌هایی مواجه گردید. او اگرچه در بوروکراسی دولتی، ایل قشقایی و مجلس و مردم محبوبیت داشت و با توجه به نفوذ حزب دموکرات هنوز قدرتمند بود، خود را با موانعی روبه‌رو می‌دید. نزدیکی او با جریان چپ، شکاکیت و ناخرسندی دربار و نیروهای دست راستی را برانگیخته بود و در مسئله‌ی آذربایجان و نفت، بر خشم و دشمنی حزب توده و شوروی دامن زده بود. آلن، سفیر آمریکا، نیز که پیشتر شاه را از کنار گذاشتن قوام برحذر داشته بود، بیش از پیش به مخالفت با او می‌گرایید. و این همه فرصتی مناسب در دست شاه به شمار می‌آمد؛ فرصتی که مقدمات آن پس از ترمیم کابینه، با توافقی که در عمل میان دربار، انگلیس و آمریکا پیرامون ضرورت کنار گذاشتن قوام فراهم آمده بود، قابل دسترسی به نظر می‌رسید.

در جریان تحولات آذربایجان، آمریکا سیاست قوام را با تردیدی رشد-یابنده نظاره می‌کرد و این به سود او نبود. کوشش قوام برای یافتن راهی جهت جلب حمایت ارتش و برخورداری از پشتیبانی ژاندارمری، به کمک ژنرال شوارتسکف که مسئولیت تجدید سازمان و تحرک بخشیدن به آن را بر عهده داشت، بی‌نتیجه ماند. اقدامی که به منظور محدود ساختن قدرت شاه صورت گرفت و با شکست روبه‌رو شد.<sup>۲۸</sup>

شاه قوام را مانعی در برابر اعمال قدرت خود می‌شمارد و لندن شواهدی در دست داشت که قوام، پس از فراغت از مسئله‌ی آذربایجان و نفت شمال، مقابله با انگلستان و کسب حقوق ایران در نفت جنوب را دنبال خواهد کرد. کوشش قوام برای تعیین حق حاکمیت ایران بر بحرین نیز نشانه‌ی تضاد دیگر انگلستان با نخست وزیر و تنش میان آن دو بود. برای آمریکا نیز که در آغاز به رشد قدرت شاه با حساسیت برخورد کرده و او را به تبعیت از قوانین



مشروطیت دعوت می‌کرد، اوضاع جهانی ضرورت دیگری را پیش می‌کشید. شتاب جنگ سرد، واشنگتن را متقاعد می‌کرد که می‌تواند با استفاده از شاه و تکیه بر نظامی که به خودکامگی می‌گرایید، مانعی در برابر خطر شوروی و گسترش کمونیسم به وجود آورد. از این منظر، رشد قدرت شاه در تطابق با سیاست عمومی آمریکا قرار می‌گرفت. شگفت آن که، همزمان با آشکار شدن مقابله‌ی مستمر قوام با حزب توده، آلن نیز تصمیم گرفت به دربار بپیوندد و او را کنار بزند.

پیروزی قوام در انتخابات مجلس پانزدهم که در فضایی غیردموکراتیک و با اعمال نفوذ حزب دموکرات در حوزه‌های انتخاباتی به نتیجه رسیده بود، کمکی به حفظ موقعیت او نکرد. واقعیت آن بود که شماری از نمایندگان، تنها تا آنجا خود را به قوام وفادار حس می‌کردند که زمینه‌ی انتخاب‌شان به نمایندگی مجلس را فراهم آورد.

با سقوط فرقه و رد قرارداد نفت، برای شاه و مدافعانش آشکار بود که قوام هیچ‌گاه موفق نخواهد شد به سمت شوروی بازگردد و از حمایت حزب توده برخوردار شود. بازداشت شماری از فعالان و تعطیل برخی از نشریات حزب، گواه چنین واقعیتی بودند. برخی از مطبوعات پیش از پیش به مخالفت با او گراییده بودند و قوام در برخورد به آنها، خود را چندان به رعایت قوانین و اصول دموکراتیک مقید نمی‌ساخت. اما شماری از مطبوعات نیز در برخورد به او، همواره از چنین اصلی پیروی نمی‌کردند. به‌عنوان نمونه، محمد مسعود، روزنامه‌نگار جنجالی ایران، نوشت: «من یک میلیون ریال جایزه از بین بردن قوام السلطنه را به خود یا وارث معدوم‌کننده او می‌پردازم و این پول از فروش خانه من خواهد بود. خانه‌ای که شش سال است از دست این جنایتکاران شش شب در آن استراحت نکرده‌ام...» ۲۹

در چنین وضعیتی، شاه با بهره‌جویی از حمایت واشنگتن و لندن، و شکاف میان مدافعان قوام، فرصت مناسبی را که برای کنار زدن او فراهم

شده بود از کسف نداد. پشتیبانی سران ارتش از شاه و فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر شاهزاده اشرف پهلوی برای جلب آرای مخالفان قوام، زمینه‌ساز این فرصت بود. امیر تیمور کلالی پیرامون نقش خواهر شاه در جلب نظر نمایندگان مجلس به مخالفت با قوام می‌گوید: وقتی علت این امر را پرسیدم گفتند «هیچ علتی ندارد، جز این که قوام السلطنه دشمن ما است.»<sup>۳۰</sup>

هشتم آذرماه ۱۳۲۶، قوام برای ایراد نطق مهمی پیرامون مسایل جاری کشور به مجلس رفت. اما اقلیت با عدم شرکت خود، جلسه را به تعطیل کشاند و او دست به انتشار نطق خود زد. متعاقب این امر، وزرای کابینه به استثنای چند نفر، در اعتراض به این اقدام تصمیم گرفتند استعفای جمعی خود را اعلام کنند. قوام از پذیرش استعفای آنان سر باز زد.

تحولات بعدی پیرامون چگونگی تقدیم متن استعفای هیئت وزیران به نخست‌وزیر و شاه، و کشمکش‌هایی که بر سر رعایت مسئولیت مشترک اعضای دولت، حدود اختیارات نخست‌وزیر و نقش شاه در ساختار قدرت کشور میان قوام و وزرا درگرفت، به اعتبار او صدمه زد.

در این میان، رقابت‌های فردی، رشد اختلافات در درون حزب دموکرات ایران و مخالفت آشکار گروهی که به رهبری سردار فاخر حکمت در برابر قوام سر برافراشتند، به تجزیه در فراکسیون حزب دموکرات ایران در مجلس انجامید. وضعیتی که استعفای قوام از نخست‌وزیری را به دنبال داشت و به حکومت ۲۲ ماهه‌ی او - که پردوام‌ترین کابینه‌ی پس از شهریور بیست محسوب می‌شد - پایان بخشید.

قوام در آخرین نطق خود در مجلس پانزدهم گفت: «... بالأخره روزی خواهد رسید که مردم بی‌غرضی در این مملکت اوراق تاریخ را ورق بزنند و از میان سطور آن، حقایق مربوط به زمان ما را بخوانند... من می‌روم و تاریخ ایران قضاوت خواهد کرد که به روزگار این ملت چه آمده است و به پاداش فداکاری‌های خادمین مملکت چه رفتاری شده است.» برخی از جراید، متن این سخنرانی را به ملک‌الشعراى بهار منتسب کردند. بهار با آن که به‌خاطر

بیماری به مجلس نمی آمد، آن روز برای دادن رأی به قوام در جلسه شرکت کرده بود.<sup>۳۱</sup>

قوام چند روز بعد، به رسم معمول خود که اغلب پس از سقوط کابینه در ایران نمی ماند، با گذرنامه‌ای عادی به قصد معالجه به اروپا رفت. شاه از دادن گذرنامه‌ی سیاسی - که معمولاً به مقامات عالی رتبه تعلق می گرفت - به او خودداری کرده بود. با رفتن قوام، شماری از مطبوعات با حمله به او اتهاماتی مبنی بر فروش جواز چوب جنگل‌های شمال و سوءاستفاده‌های مالی از این معامله‌ی خلاف قانون را بر وی وارد ساختند.

فروردین ۱۳۲۷، وزیر دادگستری دولت حکیمی با استناد به ماده‌ی دوم قانون محاکمه‌ی وزرا، گزارش دادسرای دیوان عالی کشور پیرامون فروش جواز و سوءاستفاده‌ی مالی نخست‌وزیر سابق را به جریان انداخت. قوام با آگاهی از این اقدام، از پاریس به تهران بازگشت و در فرودگاه مورد استقبال گروهی از مردم و شماری از وزرای سابق، وکلای مجلس، روزنامه‌نگاران و اعضای حزب دموکرات ایران قرار گرفت.

در فاصله‌ای که اعلام جرم علیه نخست‌وزیر سابق در اختیار کمیسیون قرار گرفت که به این منظور در وزارت دادگستری تشکیل شده بود، قوام با شاه ملاقات کرد. دیری نیاید که کمیسیون مزبور پس از بررسی اتهام، دلایل این اقدام را کافی ندانست و قرار منع تعقیب او را صادر کرد و مجلس شورای ملی نیز موافقت خود را با این تصمیم اعلام داشت. می‌توان گمان کرد که اعلام جرم بر ضد او و منع تعقیبش، با اشاره‌ی شاه صورت گرفته باشد؛ هرچند که برخی از مطبوعات تا مدت‌ها دست از این حملات و پیگیری موضوع برنداشتند.

قوام اندکی پس از سوءقصد نافرجام به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، جزو کسانی بود که مورد سوءظن قرار گرفت. او چندی بعد به اروپا رفت و با آگاهی از فرمان شاه پیرامون تشکیل مجلس مؤسسان، که وظیفه‌ی افزایش قدرتش را در قانون اساسی مدنظر داشت، به مخالفت با این امر پرداخت.

نامه‌ی سرگشاده‌ی او به شاه که پاسخ حکیمی، وزیر دربار، و واکنش قوام را به همراه داشت، حاوی نکات مهمی پیرامون موقعیت سیاسی ایران و آینده‌ی نظام بود. مطبوعات کشور فقط به درج پاسخ حکیمی اکتفا و از انتشار نامه‌ی قوام خودداری کردند. قوام اقدام شاه را در این زمینه «متزلزل ساختن قانون اساسی کشور که ضامن بقای حکومت ملی و مشروطیت است» ارزیابی، و تجدیدنظر در پاره‌ای از اصول قانون اساسی و به ویژه اصل ۴۸ و ۴۹ را اقدامی خطرناک تلقی کرده بود.

قوام نوشت: «هیچ خطری بزرگ‌تر و لطمه‌ای عظیم‌تر از آن نیست که تنها وثیقه‌ی بقای ایران، یعنی قانون اساسی وسیله‌ی بازیچه و دستخوش تغییر و تبدیل گردد... در زمانی که سلاطین استبداد حکومت مطلقه، مملکت را تحت استیلای قادرانه خود داشتند و هیچ‌گونه حقی برای مردم نمی‌شناختند و خود را بالوارثه دارای هر نوع حقی می‌دانستند، بالأخره حق خداداد مردم را طبق این قانون اساسی تصدیق نموده و خود را نماینده ملت ایران و سلطنت را ودیعه‌ای از طرف ملت برای خود تشخیص دادند و اعلیحضرت پادشاه فقید نیز در طی بیست سال سلطنت با قدرت مطلقه به هیچ‌وجه تغییر مواد مربوط به حقوق ملت ایران را در مخیله خود راه ندادند...» او آنگاه با اشاره به منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر شاه را متوجه سوگندی ساخت که پیرامون «حفظ و صیانت قانون اساسی» خورده بود و پرسید: «چگونه امر می‌فرمایند این وثیقه‌ی محکم را که در دست مردم ایران است از ریشه و بنیان برهم زنند... و توجه فرمایند که وقوع چنین فکر در حکم تعطیل قوانین و محو و الفای مشروطیت است و بالفرض اگر امروز به سکوت بگذرد و معدودی برای خوشایند اعلیحضرت یا در نتیجه‌ی تهدید و تطمیع در پیشرفت آن موافقت نمایند، وای بر حال امروز و آتیه‌ی آنها که سکوت و موافقت کرده و اعلیحضرت را به مخاطرات عظیم آن متوجه ننموده‌اند.»<sup>۳۲</sup> و کم نبودند سیاستمداران بنامی که خود را مدافع اصول مشروطیت معرفی می‌کردند. سیاستمدارانی که «سکوت» را روا

دانسته و لب فرو بستند و یا چون تقی زاده و حکیمی در «خوشایندی» توجیه ناشدنی، اصول مشروطیتی را که در راهش جانفشانی‌ها کرده بودند، قربانی استبداد کردند و در برابر خودکامگی محمدرضا شاه سر فرود آوردند.

قوام، در پایان، با اشاره به نقش تشریفاتی شاه در قانون اساسی و مخالفت با کوشش شاه که «عملاً انشاء قانونگذاری را موقوف و به دست قوهی مجریه می‌سپارد» اعلام کرد: «این فکر در حکم بازگشت حکومت مطلقه در ایران است که در زمان محمدعلی میرزا نیز جرأت پیشنهاد و نفوذ آن را نداشته و این تعطیل مشروطیت، هنگام بسط و توسعه آزادی در دنیا... بی‌شبهه به خشم و غضب ملی و مقاومت شدید عامه منتهی خواهد گردید و آن روز است که زور سرنیزه و حبس و زجر مدافعین حقوق ملت، علاج پریشانی‌ها و پشیمانی‌ها را نخواهد نمود.»<sup>۳۳</sup>

حکیمی در پاسخی که در مقام وزیر دربار برای قوام فرستاد، اظهار کرد: «... قسمت اعظم مشکلات کشور از دوران زمامداری او به یادگار مانده» است و او را متهم کرد که: «در جهت اجرای تعهدات شومی... نقشه تحویل آذربایجان به پیشه‌وری» را مد نظر داشته است. آذربایجانی که «اگر خواست و تفضل خداوندی و غیرت ملی و شهامت افراد آذربایجانی همراهی نمی‌کرد و مجاهدات و فداکاری و از خودگذشتگی‌های افراد ارتش دلیر این کشور تحت هدایت و فرماندهی مستقیم شاهنشاه نبود و صبر و بردباری و متانت و همت خستگی‌ناپذیر ذات شاهانه تأیید نمی‌نمود»، نامش از تاریخ کشور زدوده می‌شد. حکیمی نظر قوام را که «حقوق و اختیارات مقام سلطنت را بی‌ادبانه و جسورانه، تشریفاتی و بی‌پایه و بی‌مایه تلقی» کرده و «خود آلوده به تملق و خشنود از تملق‌گویان» بود، محکوم می‌کرد. حکیمی اضافه می‌کرد «بر مفسدین نمی‌سزد در امور کشوری که به آن درجه، بی‌علاقگی به تمامیت و استقلال آن نشان داده‌اند عنوان نظری نمایند و سالکان طریق خدمتگزاری کشور را بخواهند با این عنوان از صراط مستقیم

بازدارند.» نامه‌ی وزیر دربار به نخست‌وزیر پیشین با این عبارات به پایان می‌رسید: «چون خود موجب شده‌اید که پرده از روی اعمال و افعال مفسدت‌آمیز شما برداشته شود و بالطبع صلاحیت داشتن خطاب جناب اشرف را فاقد می‌شوید، بدین جهت به فرمان مطاع مبارک از این تاریخ عنوان مذکور از شما سلب می‌شود.»<sup>۳۴</sup>

قوام در مقام پاسخ برآمد. او با اشاره به نقش خود در مسئله‌ی آذربایجان، به دستخطی که شاه پس از سقوط فرقه برایش نوشته و از او ستایش کرده بود اشاره کرد و گفت: «غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قایل نبودم و فقط نتیجه‌ی تدبیر و سیاست این فدوی بود که به حمدالله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند.» قوام در نامه‌ی دومش بر نکته‌ی با اهمیت دیگری نیز تکیه کرده بود و آن رفتار ارتش با مردم پس از سقوط فرقه‌ی دموکرات بود. او با اشاره به «غارتگری» و رفتار خشونت‌باری که البته «برخلاف انتظار اعلیحضرت» در آذربایجان رخ داده بود، به کنایه شاه را مقصر و در عین حال خود را از هر مسئولیتی مبرا می‌دانست. او نوشت: با مشاهده‌ی این وضع «با تلگراف رمز عرض کردم، اگر نتیجه‌ی زحمات و اقدامات این است، از این تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیستم» و اضافه کرد: «ای کاش به جای این تهمت‌ها و بی‌انصافی‌ها که بر خود اهالی آذربایجان معلوم است، در آبادی و عمران و رفع خرابی‌ها و خسارات توجه بیش‌تری مبذول شده بود که اهالی رنج‌دیده و فلک‌زده آنجا به اطراف و اکناف پراکنده نمی‌شدند و مال و حشم خود را برای معاش یومیه به ثمن بخش نمی‌فروختند و امروز بعد از چهارسال آذربایجان به صورت بهتر و آبرومند تری عرض اندام می‌نمود.»<sup>۳۵</sup>

قوام را می‌توان، تا آنجا که به خشونت‌های ارتش در آذربایجان مربوط می‌شد، از هر مسئولیتی مبرا دانست، زیرا ارتش به‌واقع در فرمان او نبود؛ هر چند که این واقعیت نمی‌تواند مسئولیت او را به‌عنوان رئیس دولت در این